

روایتی است در کافی ج ۲ ص ۱۸۹ از امام صادق (ع) که حضرت می فرمایند لا یری أحدکم إذا أدخل علی مؤمن سروراً أنه علیه أدخله فقط؛ اگر کسی مسرتی بر مومنی وارد می کند و دل مومنی را شاد می کند، فکر نکنید که فقط آن مومن را شاد میکند. بل والله علينا بل والله علی رسول الله (ص) اگر که دل مومنی را شاد کردید، فقط آن مومن را شاد نکردید، تعبیر امام صادق (ع) خیلی تعبیر سنگینی است، میگویند «ولله» کمتر دیدم در روایات، تا آن مقداری که البته ما دیدیم که ائمه (ع) قسم بخورند، می گویند والله ما را شاد کرده است، والله رسول الله (ص) را شاد کرده است، عین این مضمون در یک داستانی است که بحار الأنوار نقل کرده از کتابی به نام قضاء الحقوق؛ از ابی علی بن طاهر صوری، که تا جایی که من گشتم هم فقط همین یک بار از این کتاب در بحار نقل شده است، در معجم های رجالی هم اسم نویسنده این کتاب نیامده است. اما همین مضمون است و تقریباً هم میشود گفت یک روایت مرسلی است اما یک داستانی است، این ابی علی می گوید که شخصی از اهل ری نقل می کند که در زمان یحیی بن خالد برمکی که از برامکه بوده است.

برامکه یک تاریخ بسیار عجیب و پیچیده ای دارند، در تاریخ اسلام و شاید در تاریخ جهان کمتر دیده شده که خاندانی اینگونه یک شبه همه زندگی شان از این رو به آن رو شود. یکی از مثال هاست، برامکه وزرای هارون الرشید بودند که پدر و پسر وزیر بودند. بسیار هم برای روی کار آمدن هارون زحمت کشیدند و درگیر شدند با خلیفه قبل، چون خلیفه قبل می خواست پسر خودش را خلیفه بکند و اینها با او درگیر شدند و هارون را سر کار آوردند یکی از پسرهای یحیی بن خالد به نام جعفر که در حقیقت سر سلسله اینهاست، بعد ها سفر حجی می رود و معلوم هم نیست و الی الآن هم معلوم نمی شود که به چه دلیل یک مرتبه هارون آن شب با او دعوایش می شود در حالیکه سر شب هم نشسته بودند و با هم مشغول بودند حالا یا بگو بخندی بوده یا



شرابی بوده‌است، بعد از اینکه جعفر به خیمه خودش برمی‌گردد و از حج هم برگشته بودند یکدفعه دستور دستگیری او داده می‌شود، او را دستگیر می‌کنند و تا ده سال [اگر اشتباه نکنم] جنازه‌اش بر دروازه‌های بغداد آویزان بوده‌است. تمام اموال خودش و پدر و برادرش مصادره می‌شود درحالی‌که برامکه؛ خودش و خاندانشان در تمام سرزمین‌های اسلامی در حقیقت حکومت داشته‌اند و عملاً حکومت هارون، حکومت برامکه بوده‌است، به قدری به هم نزدیک بوده‌اند بخصوص هارون با جعفر، که مادر جعفر هارون را پسر صدا می‌زده‌است و مادر هارون جعفر را پسر خودش میدانسته‌است. قصه‌های نزدیکی و رفاقت و هم سفره بودن اینها که با هم بزرگ شدند یک قصه طولانی است. تمام حکومت هارون الرشید و برامکه بوده‌است، یک شبه جعفر منفور می‌شود، به تبع او برادرش و بعد پدرش دستگیر می‌شوند و به زندان می‌افتند، با این که پدرش خیلی حق به گردن هارون دارد و اگر او نبود شاید اصلاً هارون خلیفه نمیشد و همه را می‌گیرند و دستگیر و زندان می‌کنند و حالا کاری به داستان برامکه که یک داستان طولانی و بسیار عبرت آموز تاریخ است نداریم، خود برامکه هم که یک خاندان ایرانی‌اند می‌گویند جدشان برمک بوده که در حملات اسلام به منطقه مرو مسلمان شده‌است.

یکی از اهل ری می‌گوید در دوره یحیی بن خالد برای من قرضی پیش آمد به آن کسی که از طرف یحیی بن خالد والی ری شده بود، گرفتار شده بودم نمی‌دانستم باید چه کنم، رفتم حج، تعبیرش این است که «پیش مولای صابر» امام کاظم(ع)، به ایشان عرض حال کردم گفتم آقا زندگی من اینچنین است من قرض زیادی بالا آورده‌ام، این حاکم ری هم می‌گویند که خودش را اردتمند شما می‌داند، تعبیر روایت این است که وَقِيلَ لِي إِنَّهُ يَنْتَهِلُ هَذَا الْمَذْهَبَ يَعْنِي بِهِ مَنْ كَفْتَهُ شَدَّكَ أَنْ وَالِي رِي خَوْذُش رَا بَه مَذْهَبِ شِيْعَه مُنْتَسِبُ كَرْدَه‌اَسْت، امام کاظم(ع) در این روایت تعبیری دارند که یک خطی را برای والی ری می‌نویسند و می‌فرستند، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ؛ اِعْلَمُ اَنْ لِّلّٰهِ تَحْتَ عَرْشِهٖ ضَلًّا زِيْر عَرْشِ خَدَا يَكُ سَايَهٗ بَانِي اَسْت كِه لَا يَسْكُنُهٗ هِيْجُ كَسِّ سَاكِنِ اَوْ نَمِي شُوْدُ اِلَّا مِنْ اَسْدِي اِلٰى اُخِيَهٗ



معروفا الا کسی که یک خوشی را به دل برادرش برساند و شادمان کند، أو نفسَ عنه کربةً یا از او یک بدی را باز بدارد، أو ادخل علی قلبه سروراً یا یک خوشی را در دلش بار بگذارد و هذا أخوک والسّلام. می‌گوید من این نامه را آوردم به این والی دادم و نمی‌دانستم چه اتفاقی هم می‌افتد، این نامه را که گرفت بلند شد ایستاد و بوسید و بعد گفت همه اموالش را آوردند و هرچه داشت با من تقسیم کرد. حالا اینها بماند که چه اتفاقی افتاده که می‌گوید جامه‌هایش را هم آورد تقسیم کرد و آنهایی را هم که تقسیم نمی‌شد پولش را به من داد و گفت همه اموالمان به خاطر این نامه حضرت(ع) و به احترام دستخط مبارک نصف به نصف است. گفت من مانده بودم چطوری از او تشکر کنم. سال بعد دوباره حج نزد امام کاظم(ع) رفتم قضیه را برای ایشان نقل کردم. می‌گوید این قضیه را که برای حضرت(ع) گفتم و وجهه یتهلّل فرحاً صورت حضرت شکفت و خوشحال شد، لقیّت مولای الصّابر(ع) و جعلتُ أحدّته شروع کردم به حکایت و صورتشان شکفت و خوشحال شد، فقلتُ به حضرت(ع) گفتم یا مولای هل سرگ ذلک آیا این مطلب شما را خوشحال کرد؟ حضرت(ع) گفتند ای بله والله لقد سرّنی هم خوشحالم کرد و سرّ امیرالمومنین(ع) امیرالمومنین(ع) را خوشحال کرد والله لقد سرّ جدی رسول الله(ص) پیامبر(ع) را خوشحال کرد والله لقد سرّ الله(عزوجل) تعالی خدا را خوشحال کرد، تعبیر «وَلله» در مکاتبات و کلمات ائمه(ع) خیلی تعبیر سنگینی است؛ یک وقت بنده و حضرت تعالی از باب همین ضیق خناق می‌گوییم آقا ولله بالله تالله اینطور است، اما قسم آن هم به این غلاظ و شداد، یکی در این روایت یکی در روایت قبلی که کافی نقل کرده بود که تعبیر والله برای نشان دادن اهمیت این مساله است. درباب سرور و اینکه کسی در قلب مومن ادخال سرور می‌کند، روایات بسیار زیادی است و تعابیر خیلی سنگین و تعابیر بسیار دامنه داری در این زمینه وجود دارد که ان شاء الله بعداً می‌بینیم. این داستان هم در بحار جلد ۷۱ صفحه ۳۱۳ نقل شده و مفصل هم است.



مرحوم اصفهانی در نهایت‌الدرایة می نویسد :

«ثمَّ إِنَّه لا شبهة فی اتحاد حیثیة دلالة اللفظ علی معناه و كونه بحیث ینتقل من سماعه إلى معناه مع حیثیته دلالة سائر الدوآل كالعلم المنصوب علی رأس الفرسخ، فانه أيضاً ینتقل من النظر إلیه إلی أن هذا الموضع رأس الفرسخ، غاية الأمر أن الوجود فی حقیقی، و فی اللفظ اعتباری، بمعنی أن كون العلم موضوعاً علی رأس الفرسخ خارجی لیس باعتبار معتبر بخلاف اللفظ فانه كأنه وضع علی المعنی لیکون علامة علیه فشان الواضع اعتبار وضع لفظ خاص علی معنی خاص»^۲

توضیح :

مرحوم اصفهانی می نویسد همانطور که یک علامتی را در رأس فرسخ قرار می دهیم و این نشانگر آن است که اینجا آغاز یک فرسخ است ، همانطور هم لفظ را علامت قرار می دهیم و نشانگر آن معنی است. پس با دیدن آن علامت خارجی به معنای «رأس فرسخ» منتقل می شویم و با شنیدن این لفظ به معنای مورد نظر انتقال پیدا می کنیم. البته تفاوتی نیز وجود دارد و آن اینکه علامت های خارجی ، دارای نصب و وضع تکوینی هستند ولی لفظ دارای وضع اعتباری است.

همین مطلب توسط امام نیز پذیرفته شده است و ایشان می نویسد :

«ثم انّ الوجود - علی ما یظهر من تعاریفه - هو جعل اللفظ للمعنی و تعینیه للدلالة علیه»^۳

جواهر الاصول در تقریر کلام ایشان می نویسد :

«ثمَّ إِنَّه - بعد ما أحطتْ خُبراً بما ذکرنا - من أنّ الوجود: عبارة عن جعل اللفظ علامة للمعنی»^۴

برای توضیح بیشتر لازم است یادآور شویم که علاوه بر عالم عین (خارج) و عالم ذهن، عقلا عالم و وعائی به نام وعاء و ظرف عقلاتی دارند که در آن اعتباراتی را تصویر می کنند مرحوم اصفهانی به طور مفصل ثابت کرده اند که اعتباریات نه موجوداتی در عالم عین هستند و نه موجوداتی در عالم ذهن بلکه علامت نیز یکی از اعتباراتی است که عقلاء در این وعاء اعتبار عقلاتی، جعل کرده اند. چنانکه از مباحث آیت الله وحید برآمده، ایشان می نویسند مرحوم اصفهانی برای مطلب خویش، مؤیداتی را ذکر می کنند، از جمله این مؤیدات آن است که :

۱. حضرت امام در جواهر الاصول ص ۲۵ و مناهج الاصول ص ۵۷

۲. ج ۱ ص ۴۷

۳. مناهج الاصول؛ ج ۱ ص ۵۷

۴. جواهر الاصول؛ ج ۱ ص ۸۵



«و الثاني : إنه كما ان الكلمة المستعملة لذلك العمل التكويني هو «الوضع» كذلك هذه الكلمة هي التي تستعمل للدلالة على هذا العمل الاعتباري، فيقال : هذا اللفظ «موضوع» للمعنى الكذائي، و الذي جعله دائماً عليه يسمى بـ«الواضع»^١.

ما می گوئیم :

آنچه به عنوان مؤید برای مطلب مرحوم اصفهانی ذکر شده است و در کلام شخص ایشان هم آمده است، باعث آشفتگی مطلب شده است. چراکه در وضع های خارجی هم آنچه صورت می پذیرد به وضع اعتباری است. به این معنی که ابتداء معنایی (رأس الفرسخ، ورود ممنوع، یک طرفه بودن) تصور می شود بعد برای آن علامتی لحاظ می شود (تا اینجا مقدمات وضع است) و بعد این علامت برای آن معنی وضع می شود اعتباراً. دقیقاً چنانچه معنای حیوان ناطق تصور می شود و لفظ «انسان» لحاظ می شود و این لفظ برای آن معنی وضع می شود پس این شکل یا این لفظ، به عنوان علامت آن معنی جعل می شود.

تا اینجا وضع پایان پذیرفته است. اما استعمال این لفظ یا این علامت به آن است که آن را بر زبان جاری کنیم و یا آن را در مکانی خاص نصب می کنیم.

مرحوم اصفهانی همین نصب و وضع علامت بر رأس الفرسخ را وضع نامیده است در حالی که این کار، «استعمال علامت وضع شده» است و لذاست که گاه استعمال درست و صحیح و گاه استعمال غلط است. (چنانچه اگر در جایی راه یک طرفه نباشد و این علامت نصب شده باشد، استعمال غلط است)

نکته : اعتباری بودن با برخی از مبانی دیگر هم سازگار است پس یک نوع از «اعتبار» ، عبارت است از جعل علامت و چنانچه در ادامه می آوریم مبانی دیگری نیز با اعتباری بودن وضع سازگار است.



^١. تحقیق الاصول علی ضوء ابحاث آية الله العظمى الوحيد الخراساني ؛ سيد علي حسيني ميلاني ؛ ج ١ ص ٧٥